۴۹۲/۷۵
۵۰۴۹ ص
۱۳۱۱

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب صرف متوسط - فارسی جزء دوّم
مصنف / مؤلف آقا محمد حسن هروی
۲۸۷۴۹
خطی / چاپی سنگی نسخ طبع طهران
سال طبع یا تحریر ۱۳۱۱ خورشیدی عدد اوراق
جزء کتب نحو صرف شماره
شمارهٔ عمومی ۴۷۳۵ شماره قبض
واقف آقا محمد حسن هروی تاریخ وقف تیر - ۱۳۱۵
طول عرض قفسه

صرف متوسط

✿(جزء ثانی)✿

مطابق دستور تعلیمات وزارت جلیله معارف

﴿ مخصوص متعلمین درجهٔ سوم مدارس متوسطه ﴾

با اجازهٔ ادارهٔ ایالتی معارف و اوقاف خراسان نمره ۱۱۶

تألیف

﴿ محمد حسن هروی ﴾

مدرس آستان قدس رضوی و معلم عربیات و ادبیات

مدرسه متوسطه دولتی دانش

طبع سوم

(حق طبع محفوظ ــ و مخصوص است بخود مؤلف)

بدون مهر دستی تقلب میباشد

شهریور ماه ۱۳۱۱ شمسی

مطبعه امید ناصریه کوچه خراسانیها

کتابخانه آستانه قدس

وقفی آقا محمد حسن هروی بتاریخ

۱۷ تیر ۱۳۱۵

۱۷/۴/۱۵

نحو و صرف

صرف متوسط فارسی برای جزء دوم راجع بمتعلمین درجه سوم مدارس متوسطه نگارش آقای حسن هروی معلم عربیات و ادبیات مدرسه متوسطه دولتی دانش چاپ حروفی سوم محل طبع [illegible] تاریخ طبع سنه ۱۳۵۱ قمری مطابق ۱۳۱۱ شمسی

وقفی آقای هروی تیر ۱۳۱۵

حقّ طبع محفوظ ـ و مخصوص است بخود مؤلف

بدون مهر دستی تقلبی میباشد.

مُحرّمُ الحرامْ سنه ۱۳۵۱ هجری قمری

مُطابق ۱۳۱۱ شمسی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۶۰۲۹م

صرف متوسط

جزء ثانی

مطابق دستور تعلیمات وزارت جلیلهٔ معارف

(مخصوص متعلمین درجهٔ سوم مدارس متوسطه)

بالاجازهٔ ادارهٔ ایالتی معارف و اوقاف خراسان

تألیف

محمد حسن هروی - مدرس آستان قدس رضوی

و معلم عربیات و ادبیات مدرسهٔ متوسطهٔ دولتی دانش.

طبع سوم

حق طبع محفوظ - و مخصوص است بخود مؤلف

بدون مهر دستی تقلبی میباشد.

محرم الحرام سنه ۱۳۵۱ هجری قمری

مطابق ۱۳۱۱ شمسی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

بازبینی شد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ (معتلات)

فعل - باعتباری منقسم میشود بسه قسم [سالم - صحیح - معتل]

سالم - فعلی را گویند که حروف اصلی آن از : حرف علت . همزه . تضعیف . خالی باشد : سَلِمَ اَسْلَمَ .

صحیح - فعلیست که حروف اصلیش فقط از حروف علت خالی باشد : صَحَّ اَخَذَ .

صحیح ، بر دو قسم است (مهموز - مضاعف) .

معتل - فعلی را گویند که یکحرف یا دو حرف از حروف اصلی آن حرف علت باشد : وَثَبَ وَهیٰ (۱)

حرف علت - سه است [وای] .

الف ، همه جا حرف مد است ، ولی واو و یا هرگاه ساکن باشند و حرکت ماقبلشان از جنسشان بود در این صورت حرف مد نامند : نُود نَاد نِیر والا حرف لین . قَوْل . بَیْع (۲)

---

(۱) این اقسام در اسم نیز جاریست ومصدر هریک از افعال مذکوره مثال اسمی خواهد بود (۲) توضیح حرف مد و لین در جزء اول صرف داده شده است [رجوع شود بصفحه چهارم از طبع سوم]

تصریف فعل سالم

ماضی		مضارع		امر
فَهِمَ	فَهِمْتَ	يَفْهَمُ	تَفْهَمُ	اِفْهَمْ
فَهِمَا	فَهِمْتُمَا	يَفْهَمَانِ	تَفْهَمَانِ	اِفْهَمَا
فَهِمُوا	فَهِمْتُمْ	يَفْهَمُونَ	تَفْهَمُونَ	اِفْهَمُوا
فَهِمَتْ	فَهِمْتِ	تَفْهَمُ	تَفْهَمِينَ	اِفْهَمِي
فَهِمَتَا	فَهِمْتُمَا	تَفْهَمَانِ	تَفْهَمَانِ	اِفْهَمَا
فَهِمْنَ	فَهِمْتُنَّ	يَفْهَمْنَ	تَفْهَمْنَ	اِفْهَمْنَ

مهموز و اقسام آن

مهموز - فعلی را گویند که یکی از حروف اصولش همزه باشد و آن بر سه قسم است ۱ - مهموز الفاء و آن فعلیست که فاء الفعلش همزه باشد :

اَخَذَ اَكَلَ اَمَرَ

۲ - مهموز العین و آن فعلیست که عین الفعلش همزه باشد : سَأَلَ . سَئِمَ . زَأَرَ .

۳ - مهموز اللام و آن فعلیست که لام الفعلش همزه باشد : قَرَءَ . ذَرَءَ . جَرُءَ .

تصریف مهموز

ماضی		مضارع			امر
أَذِنَ	أَذِنْتَ	يَأْذَنُ	تَأْذَنُ		إِئْذَنْ
أَذِنَا	أَذِنْتُمَا	يَأْذَنَانِ	تَأْذَنَانِ		إِئْذَنَا
أَذِنُوا	أَذِنْتُمْ	يَأْذَنُونَ	تَأْذَنُونَ		إِئْذَنُوا
أَذِنَتْ	أَذِنْتِ	تَأْذَنُ	تَأْذَنِينَ		إِئْذَنِي
أَذِنَتَا	أَذِنْتُمَا	تَأْذَنَانِ	تَأْذَنَانِ		إِئْذَنَا
أَذِنَّ	أَذِنْتُنَّ	يَأْذَنَّ	تَأْذَنَّ		إِيذَنَّ

اقسام مضاعف

مُضاعف ـ فعلیست که دو حرف اصلیش از یکجنس باشد و آن بر دو قسم است :

۱ـ مضاعف ثلاثی، فعلی را گویند که عین الفعلش با لام الفعل متجانس باشد : مَدَّ . فَرَّ . عَضَّ .

۲ـ مضاعف رباعی، فعلیست که فاء الفعل با لام الفعل اولش و عین الفعل با لام الفعل دومش متجانس باشد .
زَخْرَجَ . بَلْبَلَ . قَهْقَهَ .

کیفیت ادغام مضاعف و شرائط ادغام خواهد آمد .

تصریف مُضاعف

ماضی		مضارع			امر
مَدَّ	مَدَدْتَ	يَمُدُّ	تَمُدُّ		مُدَّ اُمْدُدْ
مَدَّا	مَدَدْتُمَا	يَمُدَّانِ	تَمُدَّانِ		مُدَّا
مَدُّوا	مَدَدْتُمْ	يَمُدُّونَ	تَمُدُّونَ		مُدُّوا
مَدَّتْ	مَدَدْتِ	تَمُدُّ	تَمُدِّينَ		مُدِّي
مَدَّتَا	مَدَدْتُمَا	تَمُدَّانِ	تَمُدَّانِ		مُدَّا
مَدَدْنَ	مَدَدْتُنَّ	يَمْدُدْنَ	تَمْدُدْنَ		اُمْدُدْنَ

مُعتل و اقسام آن

فعل معتل، بر پنج قسم است

۱ـ مُعتل الفاء (مثال) واوی باشد یا یائی : وَعَدَ . يَسَرَ .

۲ـ معتل العین (اجوف) واوی باشد یا یائی : قَالَ . بَاعَ .

۳ـ معتل اللام (ناقص) واوی باشد یا یائی : دَعَا . رَمَى .

۴ـ معتل الفاء واللام (لفیف مفروق) : وَهَى . وَقَى .

۵ـ معتل العین واللام (لفیف مقرون) : كَوَى . هَوَى .

خصوصیات اعلال در هر یک از افعال و اسماء معتله عن قریب ذکر میشود

تصریف مثال

ماضی		مضارع		امر
وَعَدَ	وَعَدْتَ	یَعِدُ	تَعِدُ	عِدْ
وَعَدَا	وَعَدْتُمَا	یَعِدَانِ	تَعِدَانِ	عِدَا
وَعَدُوا	وَعَدْتُمْ	یَعِدُونَ	تَعِدُونَ	عِدُوا
وَعَدَتْ	وَعَدْتِ	تَعِدُ	تَعِدِینَ	عِدِی
وَعَدَتَا	وَعَدْتُمَا	تَعِدَانِ	تَعِدَانِ	عِدَا
وَعَدْنَ	وَعَدْتُنَّ	یَعِدْنَ	تَعِدْنَ	عِدْنَ

تصریف اجوف

ماضی		مضارع		امر
قَالَ	قُلْتَ	یَقُولُ	تَقُولُ	قُلْ
قَالَا	قُلْتُمَا	یَقُولَانِ	تَقُولَانِ	قُولَا
قَالُوا	قُلْتُمْ	یَقُولُونَ	تَقُولُونَ	قُولُوا
قَالَتْ	قُلْتِ	تَقُولُ	تَقُولِینَ	قُولِی
قَالَتَا	قُلْتُمَا	تَقُولَانِ	تَقُولَانِ	قُولَا
قُلْنَ	قُلْتُنَّ	یَقُلْنَ	تَقُلْنَ	قُلْنَ

تصریف یائی مانند واوی است با کمی تفاوت .

تصریف ناقص

ماضی		مضارع		امر
دَعَا	دَعَوْتَ	یَدْعُو	تَدْعُو	اُدْعُ
دَعَوَا	دَعَوْتُمَا	یَدْعُوَانِ	تَدْعُوَانِ	اُدْعُوَا
دَعَوْا	دَعَوْتُمْ	یَدْعُونَ	تَدْعُونَ	اُدْعُوا
دَعَتْ	دَعَوْتِ	تَدْعُو	تَدْعِینَ	اُدْعِی
دَعَتَا	دَعَوْتُمَا	تَدْعُوَانِ	تَدْعُوَانِ	اُدْعُوَا
دَعَوْنَ	دَعَوْتُنَّ	یَدْعُونَ	تَدْعُونَ	اُدْعُونَ

اعلال و قواعد آن

اعلال، تغییر دادن حرف علت است برای حاصل شدن تخفیف در کلمه و آن بر سه قسم است (قلبی - حذفی - اسکانی) .

اعلال قلبی - مانند : قَالَ . بَاعَ (قَوَلَ - بَیَعَ) .

اعلال حذفی - مثل : مَقُولٌ . مَبِیعٌ (مَقْوُولٌ - مَبْیُوعٌ)

اعلال اسکانی - چون : یَقُولُ . یَبِیعُ (یَقْوُلُ - یَبْیِعُ) .

هر یک از این اقسام در ضمن قواعد بیان میشود .

تصریف مزید از افعال را بایستی متعلمین خود استنباط نمایند با مساعدت معلم

قاعدة

واو و یا ـ هرگاه متحرک بودند و ماقبلشان هم مفتوح بود قلب میشوند بالف (۱) نام . سار [نوم ـ سیر] **قاعدة** واو و یا ـ هرگاه در یک کلمه جمع شوند و اول زائد و ساکن باشد واو قلب بیا و یا در یا ادغام میشود : کیّ . سیّد (کوْی ـ سیْوِد) .

---

(۱) این قاعده منوط است بهفت شرط : ۱ ـ حرکت اصلی باشد نه عارضی بخلاف لاتنسوا العهد . ارضی العبد ۲ ـ حرف علت هرگاه در موضع عین الفعل بود حرف پس از آن ساکن نباشد ، بخلاف : نوال . غیور ۳ ـ حرف علت اگر در موضع لام الفعل بود حرف بعد از آن یاء مشدده و الف نباشد بخلاف : علویّ . سعیا . دنوا . ۴ ـ حرف علت اگر در جای عین الفعل باشد وصف فعل بر وزن (افعل) نیامده باشد بخلاف : عوِر . غیِد . که صفت مشبهه آن : اعوَر . اغیَد . است ۵ ـ در کلمه دو حرف علت نباشد که هر یک از آن دو مستحق اعلال باشد بخلاف : غویٰ . هویٰ . ۶ ـ در معنای کلمه حرکت و اضطراب نباشد بخلاف : جولان . حیوان . (عدم اعلال در مثل : موتان از باب حمل نقیض است بر نقیض) . ۷ ـ لازم از اعلال ، ضم حرف علت در مضارع نباید بخلاف : حیِیَ . عیِیَ . [که در مضارع در صورت اعلال باید گفت : یحایُ . یعایُ] .

قاعدة

واو و یا ـ هرگاه بعد از الف اسم فاعل واقع شوند قلب مینمائیم هر دو را بهمزه : قائم . سائر (قاوِم . سایِر) **قاعدة** واو و یا ـ هرگاه در آخر کلمه بعد از الف زائده واقع شوند با زهم بهمزه قلب میشوند : دلاء . ظباء [دلاو . ظبای] . **قاعدة** واو و یا ـ هرگاه واقع شوند بعد از الف مفاعل (۱) قلب میکنیم آن دو را بهمزه بشرط اینکه حرف پیش از الف هم حرف علت باشد : اوائل . سیائد [اواول . سیاود] **قاعدة** واو و یا و الف ـ هرگاه واقع شوند بعد از الف مفاعل و در مفرد هم زائد باشند در این صورت قلب میشوند بهمزه : عجائز . قطائف . سحائب (عجاوز ـ قطایف ـ سحااب) . **قاعدة** واو و یا ـ هرگاه در وزن فعالل در طرف واقع شوند بعد از همزهٔ منقلبه قلب میشوند بالف بعد از آنکه همزه را

---

(۱) این وزن را صیغهٔ منتهی الجموع نامند و آن اسمیست که زیاد شده باشد در مرتبهٔ سوّمش الفی و بعد از الف دو حرف متحرک یا سه حرف ساکن الوسط باشد : انامل . محافل . غرائب . مقادیر ـ اقالیم ـ عصافیر . حرف بعد از الف منتهی الجموع همه جا مکسور است و حرف اوّلش همیشه مفتوح

بدل کنیم بیاء مفتوحه : مَطَایا . قَضَایا (مَطَائِوُ - قَضَائِیُ) .

قاعده (۱) واو یاء - هرگاه فاء الفعل ثلاثی مجرد واقع شوند و نقل دهند فعل ثلاثی مجرد را بباب افتعال، قلب مینمایند آنوو را بتا و تا را در تا ادغام کنند : اِتَّسَخَ . اِتَّسَرَ [اِوْتَسَخَ - اِیْتَسَرَ] .

قاعده واو، در مصدر اجوف ثلاثی هرگاه واقع میان کسره شود والف قلب میشود بیا : قِیَام . سِیَاسَة (قِوَام - سِوَاسَة) .

در جمع مکسر اجوف هم قلب میشود بیا (بشرط آنکه واو در مفرد ساکن باشد) : دِیَار . رِیَاض . ثِیَاب [دِوَار - رِوَاض - ثِوَاب] .

قاعده واو متحرك، هرگاه در آخر کلمه بعد از کسره واقع گردد قلب میشود بیاء : دُعِیَ . رَضِیَ . (دُعِوَ - رَضِوَ) .

وهمچنین واو ساکن ماقبل مکسور، قلب میشود بیا وقتیکه در وسط کلمه آورده شود : دِیمَه . مِیزَان (دِوْمَه - مِوْزَان) .

قاعده هرگاه دو واو متحرك در ابتداء کلمه جمع شوند واو اول را قلب مینمایند بهمزه : اَوَاسِط . اَوَاصِل [وَوَاسِط - وَوَاصِل] .

---

(۱) هرگاه مهموز الفاء فعل ثلاثی مجرد را هم نقل دهند بباب افتعال ایضاً قاعده در آن جاری است : اِتَّخَذَ [اِءْتَخَذَ - اَخَذَ] .

وجوازاً قلب واو بهمزه در اول کلمه آمده است : اُدَد . اِجْدَان (وُدَد - وِجْدَان)

قاعده واو هرگاه لام الفعل (فُعْلَی) واقع شود قلب میشود بیا بشرط آنکه فُعْلَی را صفت (مشتق) استعمال نمایند : اَلسَّمَاءُ الدُّنْیَا . اَلدَّرَجَةُ الْعُلْیَا . (دُنْوَا - عُلْوَا) .

قاعده واو، در فعل ناقص قلب میشود بیا هرگاه در مرتبهٔ چهارم یا بیشتر بعد از فتحه واقع گردد : یُرْضَیَانِ . اِسْتَغْزَیْتُ [یُرْضَوَانِ - اِسْتَغْزَوْتُ] .

قاعده واو - در مصدر ناقص از باب تَفَعُّل و تَفَاعُل قلب میشود بیا وضمهٔ ماقبل یا نیز بدل میشود بکسره : تَشَکِّی . تَدَانِی (تَشَکُّوُ - تَدَانُوُ) .

قاعده یاء ساکن ماقبل مضموم مطلقاً (اسم باشد کلمه یا فعل) قلب میشود بواو : یُوقِظُ . مُوسِرٌ (یُیْقِظُ - مُیْسِرٌ) .

قاعده یا قلب میشود بواو هرگاه لام الفعل (فَعْلَی) واقع شود بشرط اینکه فَعْلَی موصوف (جامد) استعمال شود : فَتْوَی . تَقْوَی [فَتْیَا - تَقْیَا] «و در کلمهٔ اخیره واو نیز بدل شده است بتا» .

قاعده الف - قلب میشود بواو هرگاه در وسط کلمه بعد از ضمه واقع شود : عُوجِلَ . قُوبِلَ (عَاجَلَ - قَابَلَ) .

قاعده الف - هرگاه در مرتبه دوم واقع شود قلب مینمائیم آنرا بواو وقتیکه کلمه بصیغه منتهی الجموع بنا شود . فارس (فوارس)

قاعده الف - هرگاه در وسط کلمه بعد از کسره واقع شود قلب میکنیم آنرا بیاء : مصباح [مصابیح] .

قاعده واو و یا - حذف میشوند از ماضی ناقص مفتوح العین وقتیکه متصل شوند بضمیر مفرد و تثنیهٔ مغایبه : (۱)
دعت . دعتا (دعوت - دعوتا) . رمت . رمتا . (رمیت - رمیتا) .

قاعده واو و یا - حذف میشوند از آخر اسم فاعل ناقص وقتی که با الف و لام نباشد (۲) : غازٍ . رامٍ [غازو - رامی] .

قاعده واو و یا و الف - حذف میشوند از افعال اربعه در مضارع مجزوم ناقص : لم یدع . لم یخش . لم یرم . (یدعو - یخشی - یرمی)
از آخر امر حاضر مفرد مذکر ناقص هم واو و یا و الف حذف میشوند :
اُدعُ . اِخشَ . اِرمِ . [تدعو - تخشی - ترمی] .

---

(۱) حذف حرف علت در تثنیهٔ ناقص از باب حمل بر مفرد است نه بسبب وجود چه سبب حذف واو و یا که التقاء ساکنین باشد در تثنیه منتفی است .

(۲) والا حرف علت بحال خود باقی مانند . الغازی . الرامی .

قاعده واو و یا و الف - حذف میشوند هرگاه ساکن باشند و حرکت ماقبلشان از جنسشان باشد بشرط اینکه بعد از آنها ساکن دیگر نیز باشد : قُل . خَف . بِع (تقولُ - تخافُ - تبیعُ) .

قاعده واو و یا و الف - حذف میشوند از فعل ناقص وقتیکه متصل شوند بواو جمع و یاء مخاطبه : یدعون (۱) یخشون (۲) یرمون (۳) تدعین (۴) تخشین (۵) ترمین (۶)

---

(۱) در اصل یدعُوُونَ بود ضمه بر واو ثقیل بود حذف کردیم واو اول بالتقاء ساکنین افتاد (۲) در اصل یخشیُونَ بود یاء متحرک ماقبل مفتوح را قلب کردیم بالف یخشاون شد الف بالتقاء ساکنین افتاد (۳) در اصل یرمیُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود بعد از سلب حرکت ماقبل بماقبل شد آنگاه یا بواسطهٔ التقاء ساکنین حذف گردید بروزن یفعون (۴) در اصل تدعُوِینَ بود کسره بر واو ثقیل بود بعد از سلب حرکت ماقبل بماقبل نقل دادیم واو را قلب بیا و یا را بسبب التقاء ساکنین انداختیم بروزن تفعین (۵) در اصل تخشیِینَ بود یا را قلب کردیم بالف تخشاین شد سپس الف بالتقاء ساکنین افتاد تخشین شد بروزن تفعین (قاعدهٔ التقاء ساکنین بعداً ذکر میشود) (۶) در اصل ترمِیِینَ بود کسره بر یا ثقیل بود حذف کردیم یا نیز بالتقاء ساکنین افتاد ترمین بروزن تفعین شد .

قاعِدَة حذف میشود واو از مضارع وامر معتل الفاء (مثال) وقتیکه مضارع مکسور العین باشد : یَعِدُ . عِدْ [یَوْعِدُ - تَوْعِدْ] .

حذف واو از مضارع مفتوح العین شاذ است مانند : یَضَعُ . یَسَعُ . یَقَعُ . یَهَبُ . یَطَأُ . یَذَرُ . یَلَغُ . یَدَعُ وهمچنین از امر این افعال

قاعِدَة حذف میشود واو از مصدر مثال پس از نقل دادن حرکت او بما بعد و عوض آورده میشود از واو محذوف تاء در آخر کلمه : عِدَةٌ . مِقَةٌ [وِعْدٌ - وِمْقٌ] .

قاعِدَة ساکن میشود واو و یا در مضارع اجوف بنقل دادن حرکت عین الفعل او بما قبل : یَقُولُ . یَبِیعُ (یَقْوُلُ - یَبْیِعُ) .

قاعِدَة ساکن میشود واو و یا بحذف حرکت در مضارع ناقص در حالت رفع(۱) : یَدْعُو . یَرْمِی [یَدْعُوُ - یَرْمِیُ] .

---

(۱) در حالت نصب ، فتحه بر یا و واو ظاهر میشود و در حالت جزم حرف علت حذف میشود - حرف علت بعد از ساکن شدن دارای یکی از چهار حالت است .

۱- بقاء بحال خود : یَدْعُو . یَرْمِی ۲- حذف : مَقُولٌ . مَبِیعٌ ۳- قلب : یَخَافُ . یُبَاعُ ۴- قلب وحذف : اِقَامَةٌ اِبَاعَةٌ (اقوام - ابیاع)

[در این صورت عوض از الف محذوف تاء باخر ملحق میشود] .

اِدْغام و اَقسام آن

ادغام - داخل نمودن یکی از دو حرف متجانس است در دیگری بقسمیکه هر دو حرف یکمرتبه تلفظ شوند : مَدٌّ (مَدْدٌ) . دو حرف متجانس در خط بصورت یک حرف نوشته میشوند و این علامت را (ّ) که شبیه است بسر سین مقطوع روی حرف میگذارند .

ادغام ، واجب است یا ممتنع ، ادغام واجب است وقتی که شرائط ادغام موجود باشد : عَضَّ . یَمُدُّ . فَرَّ .

ادغام ، ممتنع است هر گاه یکی از شرائط ادغام(۱) موجود نباشد : مَدَدْنَ . تَجَلْبَبَ .

بطور کلی در مضاعف رباعی (اسم باشد یا فعل) و همچنین در فعل مضاعف ثلاثی مجرد وقتیکه متصل شود بضمیر رفع متحرک ادغام ممتنع است : یَمْدُدْنَ . زَلْزَلَ . خَلْخَالٌ .

---

(۱) ادغام جاری میشود در کلمه پنج شرط ۱- متجانسین متصل باشند بخلاف : فِرَّاز (۲) متجانسین همزه نباشند [مگر در سَأَّل] بخلاف : قِرَأَءٌ بمثال سِبَطْرٌ ۳- اول از متجانسین را نتوان ساکن کرد بخلاف : مَدَدْنَ ۴- یکی از متجانسین برای الحاق زیاد نشده باشد بخلاف جَلْبَبَ ۵- فعل تعجب مشتمل بر دو حرف متجانس نباشد بخلاف مَا اَجْلَلَ [رجوع شود بجزء اول صفحه چهل و یک]

حالاتِ مُتجانسین

دو حرف متجانس، هرگاه پهلوی یکدیگر واقع شوند و بخواهیم آنها را در یکدیگر ادغام نمائیم دارای یکی از سه حالتند(۱):
هردو متحرکند. یا اوّل ساکن است و دوّم متحرک. یا اوّل متحرک است و دوّم ساکن. پس اگر اوّل ساکن باشد دوّم متحرک بدون تأمّل اوّل را در ثانی ادغام میکنیم: مَدَّ. (مَدَدَ).

وهرگاه اوّل متحرک باشد دوّم ساکن، در این صورت ادغام ممتنع است: یَمْدُدْنَ. عَضِضْتُ.

واگر هر دو متحرک باشند حرکت متجانس اوّل را حذف میکنیم وقتیکه حرف ماقبل متجانسین متحرک، یا حرف مدّ باشد:
فَرَّ. خاصَّة. [فَرَرَ - خاصِصَة].

والّا حرکت اوّل از متجانسین را بما قبل نقل میدهیم:
یَمُدُّ. یَعَضُّ. یَفِرُّ. که در اصل [یَمْدُدُ - یَعْضَضُ - یَفْرِرُ] بوده است.

---

(۱) بفرض عقلی دارای چهار حالت میباشند (هردو ساکن)، ولی چون این صورت در خارج محقق نمیشود «زیرا که التقاء ساکنین بجز در چهار موضع مغتفر نیست» حالات متجانسین منحصر شد بسه حالت ذکر شده «التقاء ساکنین بل سواکن جایز است» رجوع شود به ستود حسن».

تَبصرة در افعال اربعه از مضارع مجزوم مضاعف ثلاثی مضموم العین چهار وجه (ضمّ. فتح. کسر. فکّ) جائز است(۱):
لَمْ یَمُدُّ. لَمْ یَمُدَّ. لَمْ یَمُدِّ. لَمْ یَمْدُدْ (لَمْ یَمُدُّ. لَمْ تَمُدَّ. لَمْ اَمُدِّ. لَمْ نَمْدُدْ).
و سه وجه (فتح. کسر. فکّ) جائز است در مضارع مجزوم مضاعف ثلاثی مفتوح العین و مکسور العین: لَمْ یَعَضَّ. لَمْ یَفِرِّ. لَمْ یَعْضَضْ. لَمْ یَفْرِرْ.

اَسئلة

فعل سالم و صحیح و معتلّ را تعریف کنید- اقسام مهموز و مضاعف را بیان نمائید- اعلال چیست؟ و برچند قسم است؟- واو و یاء متحرک ما قبل مفتوح چه میشوند- اعلال: مَطْوِیٌّ و مَرْمِیٌّ را شرح دهید؟ در مثل: سائر. تائم. دِلاء. ظِباء واو و یا را چگونه؟ اعلال مینمایند واو و یا بعد از الف مفاعل چه میشوند؟ قاعدهٔ اعلال: سحائب. قطائع. عجائز را بیان نمائید- واو و یا بعد از الف منقلبه چه میشوند؟ در: اِتَّسَخ اِتَّسَرَ چه اعلال است؟ واو در مصدر و جمع اجوف چه میشود دو واو متحرک در اوّل کلمه چه میشوند واو ساکن ماقبل مکسور چگونه اعلال میشود

(۱) این حکم جاریست در مفرد مخاطب مذکر از امر حاضر مضاعف: مُدَّ (اُمْدُدْ). عَضَّ (اِعْضَضْ). فِرَّ (اِفْرِرْ).

۲۸۷۴۹

حکم واو متحرك ما قبل مکسور که در طرف واقع میشود چیست؟ لام الفعل فُعلی و فَعلی چه قسم اعلال میشود؟ . رَدَ: یرضیانِ و اِستغزیتُ چه اعلال واقع شده . اعلال مصدر ناقص را از باب تفعّل و تفاعل شرح دهید . یاء ساکن ما قبل مضموم چه میشود؟ الف بعد از ضمه وکسره چه میشود؟ قاعدهٔ اعلال: دَعَتْ دعت را توضیح دهید - حکم اسم فاعل ناقص را بیان کنید. افعال اربعه از مضارع مجزوم ناقص مطلقاً چه حکم دارد؟ واو و یا و الف از مثل: قُل . خَفْ . بِعْ . بچه قاعده حذف شده اند - کیفیت اعلال: یخشَون . یدعُونَ . یرمُونَ را بیان نمائید - از یَعِدُ . عِدْ چه حذف شده؟ از عِدَةٌ . مِقَة چه افتاده؟ اعلال اسکان در کجا و بچه شکل است . ادغام چیست؟ ادغام بر چند قسم است؟ دو حرف متجانس چند حالت دارند؟ حکم هر یك از حالات سه گانه را بیان نمائید - در افعال اربعه از مضارع مجزوم مضاعف ثلاثی چند وجه جائز است - برای هر کدام از این اقسام مثال بیاورید .

تمرینات قواعد اعلال و ادغام و همچنین سائر قواعد ابنیه را مخصوصاً ایراد ننمودیم

محض اینکه معلمین دانشمند خود در ضمن قسمتهای قرائتی آن

قواعد را بکار برده متعلمین را بعمل و تطبیق وادار نمایند .

اِسمِ مُتَصَرِّف و غیرِ مُتَصَرِّف

اسم متصرّف - اسمیست که تثنیه و جمع آورده میشود و بعلاوه علامت تصغیر و نسبت را نیز قبول میکند یعنی مصغّر و منسوب واقع میشود : رَجُل . رَجُلان . رِجال . رُجَیل .

اسم غیر متصرّف - اسمیست که اینچنین باشد . یعنی تثنیه و جمع مُصغّر و منسوب استعمال نمیشود بلکه لازم دارد یك صورت و هیئت را : کَیفَ . حَیثُ . مَن . اَنّی . و غیره .

اسم متصرّف هم بر دو قسم است (جامد - مشتق) .

جامد - اسمی را گویند که از لفظ فعل گرفته نشده باشد : رَجُل . ضَبُع . فَرَس . فِرسِن . و مانند اینها .

مشتق - اسمی است که از لفظ فعل گرفته شده باشد : حَسَن . مُحمَد . بَقیّ . مِنحار . و غیره . (۱)

اِسمِ مَصدَر و مَصدَر

اسم مصدر - اسمیست که دلالت میکند بر معنای مصدر

(۱) اسماء مشتقه عبارتند از : اسم فاعل . اسم مفعول . صفت مشبهه . صیغهٔ مبالغه . اسم تفضیل . اسم زمان و مکان و آلت (رجوع شود بجزء اول صحیفه ۲۳)

کتابخانه آستان قدس

وهمیشه حروفش از حروف فعل کمتر باشد : عِزَلَة (اِعْتَزَلَ) مصدر - اسمیست که جاری (مشود) بر فعل یعنی همه جا حروفش با حروف فعل، مساوی یا بیشتر باشد : نَصَر اِقْتِدار (نَصَرَ - اِقْتَدَرَ) .

مصدر سماعی و قیاسی

مصدر سماعی آنستکه برای آن قاعدهٔ کلیه‌ای نیست که ما خود بتوانیم از روی آن قاعده، مصدر فعل معیّنی را بر وزن مخصوصی استعمال نمائیم : کَرامَت - قُعُود .

مصدر قیاسی آنستکه نه اینچنین باشد یعنی از برایش قاعده‌ای هست که میتوانیم از فعل معیّنی مصدر را بر وزن مخصوص بیاوریم هرچند صریح آن مصدر را از عرب نشنیده باشیم : اِقْبال - اِزْدِحام .

---

(۱) مصدر عمل فعلش را میکند بدون شرط ولی اسم مصدر عمل فعل را میکند بشرط اینکه علم و مصدر میمی نباشد چه هرگاه مصدر میمی باشد مصدر میمی خواهد بود (مَحْمِدَة) نه اسم مصدر - مصدر میمی، عبارتست از مصدر متعارفی بزیاد نمودن میمی بر اولش : رُجُوع (مَرْجِع) ، مصدر ، دلالت میکند بر معنا حدث بدون واسطه اما اسم مصدر دلالت میکند بر معنای حدث بواسطهٔ مصدر

مصادر فعل ثلاثی مجرّد تمام سماعی هستند واز برای آنها سی وچهار وزن است بنا بر مشهور از این قرار :

فَعْل فَهْم فُعْل حُسْن فِعْل حِلْم
فَعْلَة رَحْمَة فُعْلَة كُدْرَة فِعْلَة نِشْدَة
فَعْلَى دَعْوَى فُعْلَى بُشْرَى فِعْلَى ذِكْرَى
فَعال ذَهاب فُعال صُراخ فِعال اِياب
فَعالَة زَهادَة فُعالَة بُغايَة فِعالَة دِرايَة
فَعَلان لَيّان فُعْلان غُفْران فِعْلان حِرْمان
فَعَلان جَوَلان فَعُول قَبُول فُعُولَة خُشُونَة
فُعُول جُلُوس فَعَل طَلَب فَعِل عَنِق
فِعَل صِغَر فُعَل هُدَى فَعَلَة يَقَظَة
فَعِلَة سَرِقَة مَفْعَل مَنْدَر مَفْعِل مَرْجِع
فَعِيل ضَجِيج فَعالِيَة طَواعِيَة مَفْعِلَة مَحْمِدَة
مَفْعُلَة مَقْرُبَة مصادر غیر ثلاثی مجرّد قیاسی هستند

اوزان مصادر ثلاثی مزید

اِفْعال اِقْدام تَفْعِيل تَقْدِير مُفاعَلَة مُشارَكَة
تَفَعُّل تَقَدُّم تَفاعُل تَفاخُر اِفْتِعال اِقْتِدار

انفعال ٠ انهدام ٠ افعلال ٠ اخضرار ٠ افعیلال ٠ اشهیباب

استفعال ٠ استطاق

وزن مصدر رباعی مجرد

فعللة ٠ دحرجة

اوزان مصادر رباعی مزید

تفعلل ٠ تدحرج ٠ افعنلال ٠ احرنجام ٠ افعلال ٠ اقشعرار (۱)

موازین اسم

اسم را سه میزان است (ثلاثی – رباعی – خماسی) ٠

هر یک از این سه وزن بر دو نوع است (مجرد – مزید فیه)

مجرد آنستکه در حرف زائد نباشد ٠ عضد ٠ درهم ٠ جحمرش ٠

مزید (۲) آنستکه در وی حرف زائد باشد ٠ جنطی ٠ خندریس ٠

---

(۱) اوزان ذیل، از مصادر ثلاثی مجرد غیر مشهور و شاذند ٠
مفعل ٠ معون ٠ مفعول ٠ میسور ٠ فاعلة ٠ کاذبة ٠ تفعال ٠ تبیان ٠ فعلولة
کینونة ٠ فعولة ٠ قیلولة ٠ فعلوت ٠ رهبوت – بعضی از مصادر ثلاثی
مجرد افاده میدهد معنای مبالغه و تکرار را ٠ و از برای آن دو وزن است ٠
۱– تفعال ٠ ترحال ٠ تلعاب ۲– فعیلی ٠ دبیبی ٠ خلیفی ٠ حثیثی ٠

(۲) حروف زیاده و طریق امتیاز دادن حرف اصلی را از حرف زائد در جزء اول ذکر نموده ایم (رجوع شود بصفحه ۳۵ صرف متوسط از طبع سوم)

اوزان اسم ثلاثی مجرد

اسم ثلاثی مجرد را ده بناست (۱) بطریق ذیل :

فعل ٠ بحر ٠ فعل ٠ قرط ٠ فعل ٠ حبر ٠ فعل ٠ فرس ٠ فعل ٠ صبح
فعل ٠ لبن ٠ فعل ٠ ابل ٠ فعل ٠ مضر ٠ فعل ٠ اذن ٠ فعل ٠ عنب ٠

اسم ثلاثی مزید فیه را اوزان بسیار و بناهای بیشمار است –
که موازین آنها بوزن مخصوص و معدودی تحت ضبط نمیاید مانند :
فرسن ٠ عنسل ٠ انکشاف ٠ منهاج ٠ خروع ٠ وغیره ٠

اوزان اسم رباعی مجرد

اسم رباعی مجرد را شش بناست از این قرار :

فعلل ٠ ثعلب ٠ فعلل ٠ دعبل ٠ فعلل ٠ دملج
فعلل ٠ قلفع ٠ فعلل ٠ طحلب ٠ فعل ٠ حفجر ٠

اسم رباعی مزید فیه را بناهای عدیده است که در تحت ضبط

---

(۱) بنا بر تقسیم عقلی را ده بناست زیرا که فاء الفعل را سه حالت است (فتح – کسر – ضم) و عین الفعل را چهار حالت (سه حالت فاء الفعل بعلاوه سکون) و حاصل ضرب سه در چهار دوازده میباشد ۱۲ = ۴ × ۳
ولی در استعمال عرب بیش از ده میزان نیامده است چنانکه ذکر شد

نیامده است مثل : سُبرُوت جَنادِل هُدابِد . مُواصِل خَندَریس(۱)

اوزان اسم خماسی مجرّد

اسم خماسی مجرّد را چهار میزان است (۲) بدین قرار :

فَعَلَّل . شَمَحطَب . فُعَلِّل . خُبَعثِر . فِعْلَلّ . جِرْدَحل . فَعلَلِل . قَهبَلِس .

اسم خماسی مزید فیه را موازینی است معدود و اندك همچون :

عَضرَفُوط . قَبَعثَرَی . اِصطَفلینَه . قِرطَبُوس .

---

(۱) اسم رباعی مجرّد را بتقسیم عقلی چهل و هشت وزن باشد که حاصل میشود - از ضرب سه حالت فاء الفعل در چهار حالت عین الفعل و ضرب حاصل جمله در چهار حالت لام الفعل اوّل ۴۸ = ۴ × ۴ × ۳

لیکن در استعمالات عرب بیش از شش میزان نیامده است . (۱)

اگرچه نظر بقسمت عقلیه و نقلیه بایستی دارای یکصد و نود و دو میزان باشد که حاصل میشود از ضرب سه حالت فاء الفعل در چهار حالت عین الفعل و ضرب حاصل جدید در چهار حالت لام الفعل اوّل و ضرب حاصل اخیر در چهار حالت لام الفعل دوّم ۱۹۲ = ۴ × ۴ × ۴ × ۳

امّا در استعمالات بیش از چهار وزن نیامده است . باید دانست که لام الفعل را در بناء کلمه مدخلیتی نیست - بلکه همیشه مطروح است برای اعراب

میزان و موزون

هرگاه در موزون، حذف یا قلب واقع شود در میزان نیز حذف و قلب محقق میشود : قاضٍ . جاهٌ (فاعٍ - عفَل) .

قلب و تعریف آن (۱)

قلب - آنستکه در حروف کلمه، تقدیم و تأخیر حاصل شود مانند : جاه که در اصل وجه بود واو را بجای جیم جیم را بجای واو آوردیم (جوه) شد سپس واو را متحرك نموده (۲) قلب کردیم بالف (جاه) شد بروزن (عفَل) .

طرق معرفت قلب

شناخته میشود قلب در حروف کلمه بشش چیز

اوّل - ریشه و اصل کلمه (مصدر) است یعنی هرگاه بخواهیم معلوم کنیم که کلمه قلب را رجوع دهیم آنرا باصلش مثل : راءَ که مقلوب (رأی) است و مصدر دهر دو [رأی میباشد] .

---

(۱) قلب بر دو قسم است [صرفی - بیانی] قلب بیانی آنستکه تقدیم و تأخیر در خود کلمات واقع شود : عَرَضتُ النّاقَةَ علی الحوض . طَیَّنتُ بالفَدَنِ السِّیاعَ .

(۲) محض اینکه وسیله شود برای تخفیف کلمه .

قلبیم همزه بر یاء بنا بر اینکه مهموز العین و معتل اللام باشد (۱)

دوم ـ امثلهٔ اشتقاق یا طائفهٔ کلمات است یعنی مطابق بودن کلمهٔ مقلوب را با کلماتی که رجوع انها بیک اصل است دلالت دارد بر وجود قلب در حروف کلمه همچون : خادی که مقلوب واحد است (۲) .

سوم ـ قلت استعمال است یعنی کلمه بدو وزن استعمال شده است یک وزن ان مشهورتر است مانند : آدر که مقلوب ـ آدور است (۳)

۱ـ رَاءٍ در اصل (رَأَی) بود یا را بجای همزه همزه را بجای یا بردیم (رَیَأَ) شد یاء متحرک ما قبل مفتوح را قلب کردیم بالف («رَاءَ») شد بر وزن (فَلَعَ) .

(۲) امثلهٔ اشتقاقش : وحدة موحد وحدانیت است . خادی در اصل واحد بود واو را باخر اورده الف را هم میان عین الفعل ولام الفعل اوردیم [برای اینکه ابتداء بساکن محال است] خادو شد واو ساکن ما قبل مکسور را قلب نمودیم بیا («خادی») شد بر وزن (عالف) .

۳ـ آدُر در اصل، اَدْوُر بود . واو را جوازاً بدل کردیم بهمزه (أَدْؤُر) شد همزهٔ ساکن ما قبل مفتوح را بالف قلب کردیم آدُر شد بر وزن (اَعْفُل)

قاعدة [هرگاه دو همزه اول متحرک ، دوم ساکن در کلمه جمع شوند دوم بدل میشود بحرف حرکت ما قبلش] چنانکه در باب تخفیف همزه خواهد امد

چهارم ـ صحت کلمه است یعنی اعلال نشدن کلمه با وجود علت اعلال دلالت دارد بر اینکه در کلمه قلب است چون : اَیِس (۱) که مقلوب یَئِسَ است

پنجم ـ منجر شدن ترک قلب است باجتماع همزتین یعنی اگر در کلمه قائل بقلب نشویم لازم اید دو همزه پهلوی هم واقع شوند و این اجتماع مستکره باشد مانند : جاءٍ که مقلوب (جایئٌ) است (۲) .

ششم ـ منجر شدن ترک قلب است بعدم انصراف اسم، از دون علتی یعنی هرگاه در کلمه، قائل بقلب نشویم لازم اید اسم بدون سبب غیر منصرف باشد واین هم جائز نیست چون : اشیاء (۳) که مقلوب شیئاء است .

۱ـ اَیِسَ، در اصل (یَئِسَ) بود همزه را بجای یا یا را بجای همزه بردیم (اَیِسَ) شد بر وزن (عَفِلَ) ۲ـ جاءٍ در اصل (جایِئٌ) بود همزه را بجای یا یا را بجای همزه بردیم (جائِیٌ) شد ضمه بر یا ثقیل بود حذف کردیم (جائِین) شد التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا بالتقاء ساکنین افتاد (جاءٍ) شد بر وزن (فالٍ) بنا بر یک قول

۳ـ اشیاء در اصل (شیئاء) بود برای اینکه اجتماع همزتین لازم نیاید [زیرا که الف میان دو همزه مانعی است غیر حصین] در این صورت وجود وعدم ان یکسانست لذا همزهٔ اول را بابتدای کلمه نقل دادیم («اشیاء») شد ـ بر وزن (لفعاء) . دو طریق اخیر مختلف فیه است .

سؤالات

اسم متصرّف و غیر متصرّف را شرح دهید - اسم متصرّف بر چند قسم میباشد؟ اسم مصدر چیست؟ مصدر جاری بر چیست؟ مصدر سماعی و قیاسی را تعریف کنید - مصادر ثلاثی مجرد سماعی هستند یا قیاسی؟ اوزان مصادر ثلاثی مجرّد را بشمرید - موازین مصادر ثلاثی مزید فیه را بشمرید - برای مصادر رباعی مجرّد و مزید فیه چند میزانست اسم را چند میزانست؟ اوزان اسم ثلاثی مجرّد را بشمرید - اسم ثلاثی مزید فیه را چند وزن است؟ موازین اسم رباعی مجرّد را بشمرید - برای اسم رباعی مزید فیه چند میزان امده است؟ - اسم خماسی مجرّد را چند میزانست؟ - موازین اسم خماسی مزید فیه را بشمرید - هرگاه در موزون قلب و حذف واقع شود حکم میزان چیست؟ - قلب را تعریف کرده کیفیّت قلب را درجاه شرح دهید - قلب بچند طریق شناخته میشود؟ بچه دلیل راء مقلوب دانی میباشد - از کجا معلوم میشود که حادی مقلوب واحد است؟ - قلّت استعمال یعنی چه؟ بکدام طریق از قلب معلوم میشود که ایس مقلوب یئس هست؟ منجر شدن ترک قلب باجتماع دو همزه در کجاست؟ - چگونه ترک قلب در اشیاء منجر میشود بعدم انصراف اسم بدون علّتی •

اسم مصغّر

مُصغّر - اسمیست که زیاد میشود در آن یاء تصغیر برای دلالت کردن بر تحقیر یا تقلیل (١) رَجُل : رِجْهَم • رُجَيْل • دُرَيْهِم • تصغیر، از خواصّ اسم است و علامت آن یائیست که زیاد میشود در مرتبهٔ سوّم از کلمه - اسم مصغّر را سه میزان است :

فُعَيْل : زُهَيْر - فُعَيْعِل : خُوَيْدِم - فُعَيْعِيل : مُصَيْبِيح -

---

(١) گاهی تصغیر برای افادهٔ معنای تحبیب و تعظیم میاید : یا بُنَيَّ •

وَكُلُّ أُنَاسٍ سَوْفَ تَدْخُلُ بَيْنَهُمْ دُوَيْهِيَةٌ تَصْفَرُّ مِنْهَا الْأَنَامِلُ

باید دانست که از حروف مصغّر مجرّد تعبیر میشود بفاء و عین و لام (اصلی باشد حرف یا زائد) زیرا که در امثلهٔ تصغیر نظر بعدد حروف است نه اصلی بودن وزائد بودن حروف و بهمین جهة گفته اند :

اسم مصغّر را سه میزان است (فُعَيْل فُعَيْعِل فُعَيْعِيل)

چه اگر قانون میزان [رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ ٣٢ از جزء اول] در میزان تصغیر مراعات شود لازم اید که موازین مصغّر منحصر نباشد باوزان مخصوصه ومعیّنه ای بنا بر این میزان : أُفَيْلِس • حُمَيِّر • مُنَيْخِل • (فُعَيْعِل) است نه [أُفَيْعِل - فُعَيِّل - مُفَيْعِل] •

قواعد تصغیر

هرگاه اسم سه حرفی را بخواهند مصغر نمایند حرف اولش را مضموم نموده یاء تصغیر را در مرتبهٔ سوم در میاورند وما قبل یاء تصغیر را هم فتحه دهند : حَسَن . فَوق . بَعد (حُسَین . فُوَیق . بُعَید)

قاعده در اسم رباعی نیز حرف اول را مضموم نموده یا را در مرتبهٔ سوم میاورند سپس ما قبل یا را مفتوح کرده حرف بعد از یاء تصغیر را کسره میدهند (۱) : جَعفَر . مَسجِد . (جُعَیفِر . مُسَیجِد) .

قاعده هرگاه بخواهند اسم خماسی مجرد را مصغر بیاورند برای اینکه ممکن باشد بنای تصغیر حرف پنجم را حذف کنند : سَفَرجَل (سُفَیرِج) وجائز است حذف حرفی که شباهت دارد بحرف زائد : فَرَزدَق (فُرَیزِق) .

قاعده اسماء متمکنه [معربه] هرگاه برد و حرف باقی مانند در تصغیر

---

(۱) حرف بعد از یاء تصغیر را همه جا کسره میدهند مگر در چهار موضع :

۱- در اسم چهار حرفی که ختم شده باشد بتاء تانیث : وَردَة (وُرَیدَة) .

۲- در اسم چهار حرفی که اخرش الف تانیث باشد مطلقا : حُبلی (حُبَیلی) .

۳- در اسمی که ختم شود بالف ونون زائده : سَلمان (سُلَیمان) .

۴- در جمعی که بر وزن (افعال) استعمال گردد : اَجمال (اُجَیمال) .

حرف محذوف بر میگردد (۱) تا بنای فُعَیل ممکن شود مانند : یَد . دَم . حِر . در تصغیر (یُدَیّ . دُمَیّ . حُرَیح) .

قاعده مؤنثات ثلاثیه ای که خالی باشند از علامت تانیث در تصغیر باخرانها تائی ملحق نمایند (۲) همچون : شَمس . اَرض . قِدر . در تصغیر (شُمَیسَة . اُرَیضَة . قُدَیرَة)

قاعده همزهٔ منقلبه ، هرگاه واقع شود بعد از الفیکه پس از یاء تصغیر واقع شده است قلب میشود بیا ولی چون در این صورت اجتماع سه یا لازم اید یاء اخر را حذف کند مثل : عَطاء در تصغیر (عُطَیّ)

قاعده باب . ناب . میزان . موقظ در تصغیر رد میشوند باصلشان چنانکه در تصغیر این کلمات گوئیم (۳) : بُوَیب . نُیَیب . مُوَیزِین . مُیَیقِظ

قاعده الف ـ هرگاه در مرتبهٔ دوم واقع شود در تصغیر قلب میشود بواو مثل : آدَم . خادِم . در تصغیر (اُوَیدِم . خُوَیدِم) .

قاعده هرگاه واو والف (۱) بعد از یاء تصغیر واقع شوند قلب

---

(۱) وهمچنین در تصغیر : اِسم . اِبن . بِنت . اُخت . حرف محذوف عود میکند وگفته میشود در تصغیر انها : سُمَیّ . بُنَیّ . اُخَیَّة . بُنَیَّة (۲) زیرا که تصغیر وتکسیر غالبا رد میکنند کلمات را بسوی اصولشان (۳) زیرا که در تصغیر علت اعلال زائل میشود . (رجوع کنید بقواعد اعلال) .

میکنند اند و را بیا و یا را در یا ادغام مینمایند چنانکه در تصغیر : عُرْوَةٌ . عَصَا . رِسَالَة . گویند : عُرَيَّة . عُصَيَّة . رُسَيِّلَة .

قاعدة الف و واو هرگاه بعد از کسرهٔ تصغیر (۲) واقع شوند قلب میشوند بیا مثل اینکه در تصغیر : مِفْتَاح عُصْفُور گویند : مُفَيْتِيح . عُصَيْفِير .

قاعدة هرگاه بخواهند جمع کثرت را مصغر بیاورند ردّش (۳) کنند بسوی جمع قلت بعد از آن جمع قلت را مصغر استعمال نمایند مثلاً غِلْمَان را که جمع کثرت است ردّ میکنیم بجمع قلت (غِلْمَة) .

سپس بقاعدهٔ تصغیر غِلْمَة را مصغر آورده گوئیم : (غُلَيْمَة) . (۴)

قاعدة تصغیر ترخیمی آنستکه زوائد اسم را بکلّی حذف نموده از آن بنای (فُعَيْل) میاورند چنانکه در تصغیر : أَحْمَد . حَمِيد . حَامِد .

---

(۱) زائده باشد الف یا منقلبه (۲) کسره ایست که در اسم رباعی و خماسی بعد از یا واقع میشود مثل دُرَيْهِم جُحَيْرِش در تصغیر دِرْهَم جَحْمَرِش (۳) علت ردّ همانا تنافی ظاهریست میان مفهوم جمع کثرت با معنای تصغیر (۴) در صورتیکه برای جمع کثرت جمع قلت نباشد ناچار جمع کثرت را بمفرد رد کرده، مفرد را مصغر آورده، سپس جمعش بنا کنند [مفرد ذوی العقول، بواو و نون و غیر ذوی العقول، بالف و تا جمع بسته میشود] . مانند : رِجَال . رَجُل . رُجَيْل . رُجَيْلُون — دَار . دُوَيْرَة . دُوَيْرَات .

مُحَمَّد . مَحْمُود . گویند : حُمَيْد . [فرق بقرینه معلوم میشود .

اسم منسوب

اسم منسوب ـ اسمیست که زیاد میشود در آخرش یاء مشدده ـ برای آنکه دلالت کند بر معنای نسبت یعنی نسبت دادن کسی را یا چیزی را بجائی یا بشخصی : هٰذَا عُودٌ صِينِيٌّ . وَفَدَ عَلَيَّ رَجُلٌ هَاشِمِيٌّ . (۱)

قواعد نسبت

هرگاه مؤنث بتا را خواسته باشند یاء نسبت بآخرش ملحق نمایند ـ تاء تانیث را حذف کنند و حرف پیش از یاء نسبت را هم جا کسره میدهند چنانکه در نسبت بَصْرَة . كُوفَة . گویند : بَصْرِيّ . كُوفِيّ .

قاعدة وقتیکه یاء نسبت ملحق شود باسم ثلاثی که حرف دومش مکسور باشد در اینصورت حرف دوم را فتحه (۲) دهند : نَمَرِيّ در نسبت نَمِر .

قاعدة الف، هرگاه حرف آخر کلمه واقع شود در نسبت قلب میشود بواو [در مرتبهٔ سوم باشد یا چهارم] چنانچه در نسبت : عَصَا . رَحَى . مَلْهَى . مَرْمَى گوئیم : عَصَوِيّ . رَحَوِيّ . مَلْهَوِيّ . مَرْمَوِيّ .

---

(۱) فائدهٔ نسبت و تصغیر اختصار است مثلاً : رَجُلٌ هَاشِمِيٌّ اختصار است از : رَجُلٌ مَنْسُوبٌ إِلَى قَبِيلَةِ بَنِي هَاشِم چنانکه رُجَيْل از رَجُلٌ صَغِيرٌ (۲) ولی در اسم رباعی مکسور الثالث کسره و فتح هر دو جایز است : تَغْلَبِي . در تَغْلِب

قاعدة در نسبت بکلماتیکه اخرشان یاء مشدده است بعد از یکحرف یاء اول را پس از فتحه دادن رد مینمائیم باصلش ویاء ثانی هم قلب میشود بواو مانند :- طَوَوِیّ . حَیَوِیّ . در نسبت : طَیّ . حَیّ

قاعدة در نسبت بکلماتیکه اخرشان یاء مشدده است بعد از دو حرف (۲) یاء زائده را حذف کرده، یاء اخر را قلب میکنیم بواو با فتحه دادن ما قبل واو چنانکه در نسبت بکلمات : غَنِیَّة . غَنِیّ . قُصَیَّة . قُصَیّ . اُمَیَّة . اُمَیّ . گوئیم : غَنَوِیّ . قُصَوِیّ . اُمَوِیّ .

قاعدة در نسبت بکلماتیکه اخرشان یاء مشدده است بعد از سه حرف حذف میکنیم (۲) یکی از دو یا را وقلب مینمائیم یاء دیگر را بواو با فتحه دادن ما قبل واو پس در نسبت : مَرْمِیّ گوئیم : مَرْمَوِیّ .

قاعدة در نسبت بوزن (فَعِیلَة ـ فَعُولَة) یا و واو را حذف کنند (۲) وعین را هم فتحه دهند مانند : حَنَفِیّ شَنَئِیّ . در نسبت : حَنِیفَة شَنُوءَة

---

(۱) بشرط اینکه الف منقلب باشد از واو و یاء - وحذف میشود الفی که نه اینچنین باشد مانند : جُلُولَی . قَبَعْثَرَی . در نسبت . جُلُولِیّ . قَبَعْثَرِیّ . الف غیر منقلبه هرگاه در مرتبه ۴ واقع شود وحرف ۲ ساکن باشد قلب میشود بواو و با زیاد کردن الفی دیگر پیش از واو چون : جُلَاوِیّ . مِغْزَاوِیّ در . جُبْلَی . مِغْزَی (۲) یعنی معتل اللام (مذکر باشد کلمه یا مؤنث) .

وهمچنین یا حذف میشود از وزن (فُعَیْلَة) بشرط اینکه مضاعف نباشد مثل جُهَنِیّ . در نسبت . جُهَیْنَة .

قاعدة حذف میشود یاء دوم (۳) از مثل : سَیِّد . مُهَیِّم . مَیِّت و گفته میشود در نسبت باین کلمات : سَیْدِیّ . مُهَیْمِیّ . مَیْتِیّ .

قاعدة هرگاه یاء خفیفه در مرتبه چهارم کلمه واقع شود جائز است در نسبت یا را حذف کنیم وممکن است قلب نمائیم یا را بواو پس در نسبت قاضی گوئیم . قاضِیّ . قاضَوِیّ .

قاعدة کلماتیکه اخرشان الف ممدوده است هرگاه همزه اصلیه باشد (۱) در نسبت بحال خود باقی ماند مانند : قُرّائِیّ . در نسبت . قُرّاء . والا قلب میشود همزه بواو (۲) همچون : حَمْرَاوِیّ . در نسبت . حَمْرَاء

قاعدة رد میشود جمع بسوی مفرد بعد از ان یاء نسبت را بمفرد ملحق کنند چنانکه در نسبت : صُحُف . کُتُب . مَسَاجِد . فَرَائِض .

---

(۱) بشرط یاء اجیره اصلیه باشد چه اگر زائد باشد یاء مشدده حذف میشود مانند : کُرْسِیّ . در نسبت کُرْسِیّ (۲) وقتیکه مضاعف نباشد وعین هم حرف صحیح باشد وسلیقی سلیمی [باثبات یا] شاذند . در نسبت بوزن (فَعُول) از معتل اللام مطلقا گویند فَعُولِیّ . مانند : عَدُوِیّ . در نسبت : عَدُوّ . عَدُوَّة (۳) برای اینکه لازم نیاید جمع میان دو کسره وچهار یاء .

گویند: صحفی . کتابی . مسجدیی . فرضی . (۳)

قاعده در مرکب مزجی اسنادی تضمنی (۴) یاء نسبت را بجزء اول ملحق کنند چون: بعلی . تابطی . خمسی . در نسبت . بعلبک . تابط شرا . خمسة عشر . در مرکب اضافی - اگر جزء ثانی مقصود باشد یا را بمضاف الیه ملحق نمایند مانند: زبیری . عمری . در نسبت - ابن زبیر ابی عمرو . والا بجزء اول (۱) مثل: عبدی . امرئی . در نسبت: عبدشمس . امرء القیس .

گاهی در مرکب اضافی بهر دو جزء نسبت میدهند باین طریق که دو حرف

(۱) جائز است قلب و اثبات همزه اگر الف برای الحاق باشد و همزه، منقلب از حرف اصلی [یا باشد یا واو] مانند: علباوی . علبائی . کساوی . کسائی . رداوی . ردائی در نسبت: علباء . کساء . رداء (۲) صنعانی . بهرانی . روحانی . جلولی شاذ اند (۳) اینجا صورتیست که برای جمع مفرد باشد والا یاء نسبت بخود جمع ملحق میشود همچون . مدائنی . کلابی . عبادیدی . در نسبت . مدائن . کلاب . عبادید (۴) مرکب مزجی - دو لفظی است که با هم امتزاج یافته باشند بقسمیکه دوم از اول جدا نشود مانند تاء تأنیث . مرکب اسنادی - عبارتست از اسم خاصی که در اصل، جمله را تشکیل میداده است . مرکب تضمنی - دو لفظی را گویند که در اصل با حرف عطف بوده مثل اعداد میان ده و بیست .

از مضاف و دو حرف از مضاف الیه گرفته، از مجموع وزن (فعلل) بنا کنند سپس یاء نسبت را در آخر اسم مرکب میاورند چنانکه در نسبت: دار الشفاء . عبد شمس گویند: درشفی . عبشمی . (۲) .

مفرد تثنیه جمع

مفرد در اینجا (۱) عبارتست از لفظی که دلالت میکند بر یکشخص یا یکچیز: رجل . کتاب «یعنی یکمرد یک کتاب» .

تثنیه - اسمیست که زیاد میشود در آخرش یا و نون یا الف و نون مکسور برای اینکه دلالت کند بر دو شخص یا دو چیز در حالت رفع بالف و نون و در حالت نصب، بیا و نون آورده میشود: رجلان . کتابین .

جمع - اسمیست که دلالت میکند بر سه شخص و بیشتر و آن، باعتبار

(۱) مگر وقتیکه اشتباه حاصل شود که در اینصورت بجزء ثانی نسبت میدهند مانند: منافی در نسبت . عبد مناف (۲) وتضحك مني شيخة عبشمية . كأن لم ترى قبلي أسيرا يمانيا . [در این شعر اشکالیست که حل میشود بطریق قلب] . گاهی وزن (فعال) مفید معنای نسبت است: وليس بذي سيف وليس بنبال . و بر همین معنی محمول است کریمه: وما ربك بظلام للعبيد . چنانکه وزن فعال در نسبت استعمال شده وزن (فاعل) نیز در همین معنی آمده است: دع المكارم لا ترحل لبغيتها - واقعد فإنك أنت الطاعم الكاسي .

بَر دُو قسم است (مُصَحّح - مُکَسَّر)، رِجَالٌ ، مُسلِمُونَ ، کُتُبٌ .

جمعِ مُصَحَّح و مُکَسَّر

جمعِ مُصَحّح یا سالم - جمعی را گویند که صورتِ مفرد (مُذَکَّر باشد یا مؤنّث) دَر آن تغییر نکند : زَیدُونَ ، هِندَاتٌ [زَید - هِند] .

جمعِ مکسّر یا غیرِ سالم - جمعی را گویند که صورتِ مفرد (مذکّر باشد یا مؤنّث) دَر آن تغییر کند : رِجَالٌ ، جِفَانٌ ، (رَجُل ، جَفنَة) .

تغییر، دَر جمعِ مُکَسَّر بچند طریق، حاصل میشود :

اوّل - زیاد شدن حرفی دَر جمع : رِجَالٌ ، (رَجُل) .

دوّم کم شدن حرفی از جمع : رُسُلٌ ، (رَسُول) .

سوّم - مختلف بودن (۱) مفرد با جمع دَر وَزن : اُسْدٌ ، (اَسَد)

جمعِ مکسّر را اَوزان بسیار و اَبنیهٔ بیشمار (۲) است اکنون بذکر موازین مُهِمّهٔ آن اشاره میرود بدین تفصیل :

(اسماء ثلاثی مجرّد) موازین جموع (جمعهای فَعل)

۱- فُعُولٌ : فُلُوسٌ ، (فَلس) ۲- اَفْعُلٌ : اَفْلُسٌ ، (فَلس) .

(۱) این قید برای آنست که از برای مفرد چهار اطلاق است ۱- مفرد مقابل مرکّب ۲- مفرد مقابل جمله ۳- مفرد مقابل مضاف و شبه مضاف ۴- مفرد مقابل تثنیه و جمع .

۳- اَفْعَالٌ : اَثْوَابٌ ، (ثَوب) ۴- فِعَالٌ : زِنَادٌ ، (زَند) .

۵- فِعْلَانٌ : رِئْلَانٌ (رَأل) ۶- فُعْلَانٌ ، بُطْنَانٌ ، (بَطن) .

۷- فِعَلَةٌ : غِرَدَةٌ ، (غَرد) ، ۸- فُعُلٌ : سُقُفٌ ، (سَقف) .

جمعهای فُعل

۱- فِعَلَةٌ : قِرَطَةٌ ، (قُرط) ۲- اَفْعَالٌ : اَعْوَادٌ ، (عُود) .

۳- فُعُول : قُرُوءٌ ، (قُرء) ۴- فِعَالٌ : خِفَافٌ ، (خُفّ) .

جمعهای فِعل

(۱) گاهی اختلاف فرضی است مانند فُلْك (فُلْك) هرگاه فلك را جمع اعتبار کنیم موازنست با (اُسْد) واگر مفرد فرض نمائیم هم وزن است با (قُفْل) .

(۲) زیرا که مفرد ثلاثیست یا رباعی یا خماسی وثلاثی هم مجرّد است یا مزید فیه وهر یك از این اقسام اسم است یا صفت وهر کدام از این دو، مذکّر است یا مؤنّث . بنابراین جمع مکسّر را موازین متعدّده میباشد که در کتب مفصّله آن اوزان مذکور است . باید دانست که تثنیه وجمع از خواص اسم است وفعل تثنیه وجمع آورده نمیشود بلکه همه جا مفرد استعمال میشود . واینکه علماء تصریف میگویند کتبا کتبوا مثلاً تثنیه وجمع است از باب مسامحه میباشد یعنی فاعل فعل که الف و واو است تثنیه وجمع میباشد رجوع شود بضمائر رفع متّصله ۱۴

۱- اَفعال: اَعیاد (عِید) ۲- فُعول: حُمول (حِمل) ۳- فِعال: قِداح (قِدح) ۴- اَفعُل: اَرجُل (رِجل) ۵- فُعلان: ذُؤبان (ذِئب) ۶- فِعَلة: قِرَدة (قِرد) ۷- فِعلان: صِنوان (صِنو).

جمعهای فَعَل

۱- اَفعال: اَجمال (جَمَل) ۲- فِعلان: تِیجان (تاج) ۳- فُعول: ذُکور (ذَکَر) ۴- اَفعُل: اَزمُن (زَمَن) ۵- فُعلان: حُملان (حَمَل) ۶- فِعَلة: جِیرة (جار) ۷- فُعُل: اُسُد (اَسَد) ۸- فِعلی: حِجلی (حَجَل).

جمعهای فَعِل و جمع فَعُل

۱- اَفعال: اَفخاذ (فَخِذ) ۲- فُعُل: نُمُر (نَمِر).

۱- اَفعال: اَعجاز (عَجُز) ۲- فِعال: سِباع (سَبُع).

جمعهای فِعَل

۱- اَفعال: اَعناب (عِنَب) ۲- اَفعُل: اَضلُع (ضِلَع) ۳- فُعول: ضُلوع (ضِلَع)

جمع فِعِل و فُعُل

اَفعال: آبال (اِبِل) اَفعال: اَعناق (عُنُق)

جمعهای فُعَل

۱- فِعلان: صِردان (صُرَد) ۲- اَفعال: اَرطاب (رُطَب) ۳- فِعال: رِباع (رُبَع).

اسماء ثلاثی مزید فیه

جمعهای فَعلة

۱- فِعال: قِصاع (قَصعة) ۲- فُعول: بُدور (بَدرة) ۳- فُعَل: نُوَب (نَوبة)

جمعهای فِعلة

۱- فِعَل: لِقَح (لِقحة) ۲- فِعال: لِقاح (لِقحة) ۳- اَفعُل: اَنعُم (نِعمة)

جمعهای فُعلة

۱- فُعَل: بُرَق (بُرقة) ۲- فُعول: حُجوز (حُجزة) ۳- فِعال: بِرام (بُرمة)

جمعهای فَعَلة

۱- فِعال: رِقاب (رَقَبة) ۲- اَفعُل: اَینُق (ناقة) ۳- فُعُل: بُدُن (بَدَنة)

جمع فِعلة و فُعلة

فِعَل: مِعَد (مِعدة) فُعَل: تُخَم (تُخمة)

جمعهای فَعال

۱- اَفعِلة: اَزمِنة (زَمان) ۲- فُعُل: قُذُل (قَذال) ۳- فِعلان: غِزلان (غَزال)

جمعهای فِعال

۱- اَفعِلة: اَحمِرة (حِمار) ۲- فُعُل: حُمُر (حِمار) ۳- فِعلان: صِیران (صِوار) ۴- فَعائِل: شَمائِل (شِمال)

جمعهای فُعال

۱- اَفعِلة: اَغرِبة (غُراب) ۲- فِعلان: غِربان (غُراب) ۳- فُعُل: قُرُد (قُراد) ۴- فُعّال: زُقّاق (زُقاق) ۵- فِعَلة: غِلمة (غُلام)

جمعهای فاعِل

۱- فُعَّل: جُهَّل (جاهِل) ۲- فُعّال: فُسّاق (فاسِق) ۳- فَعَلة: عَجَزة (عاجِز) ۴- فُعَلة: قُضاة (قاضی) ۵- فُعلان: صُحبان (صاحِب) ۶- فِعال: تِجار (تاجِر) ۷- فُعول: رُقود (راقِد) ۸- اَفعال: اَشهاد (شاهِد)

جمع قلّت و جمع کثرت

جمع قلّت جمعی را گویند که بر یکی از اوزان چهارگانهٔ ذیل بیاید:

۱- اَفْعُل : اَشْهُر ۰ ۲- اَفْعَال : اَفْلاك ۰

۳- فِعْلَة : غِلْمَة ۰ ۴- اَفْعِلَة : اَغْرِبَة ۰

جمع کثرت - جمعی را گویند که برَیکی از موازین فوق

استعمال نگردد. فِعَال : لِقاح ۰ فُعَلاء : شُرَفاء ۰ (۱)

اَسْئِلَة

اسم مُصغَّر چیست ؟ موازین آنرا معیّن کنید - کیفیت تصغیر اسم ثلاثی واسم رباعی را شرح دهید - اسم خماسی مجرّد را چگونه تصغیر میاورند ؟ - تصغیر اسماء معربه‌ای که دو حرفی باشند بچه طریق است ؟ - مؤنثات ثلاثیه‌ای که خالی هستند از علامت تأنیث حکمشان چیست ؟ - کیفیت تصغیر عطاء را شرح دهید - حکم (باب وناب) در تصغیر چیست ؟

(۱) فرق میان جمع قلت وکثرت بعد از آنکه هیچ یك بر کمتر از سه فرد اطلاق نمیشوند آنست که جمع قلت در بیشتر از یازده فرد استعمال نمیشود ولی جمع کثرت اطلاق میشود بر سه فرد و بیشتر الی مالا نهایة له ۰

گاهی جمع قلت در معنای جمع کثرت استعمال میشود با وجود قرینه :

کَاَنَّ مُثارَ النَّقْعِ فَوقَ رُؤُسِنا — وَاَسْیافِنا لَیْلٌ تَهاوی کَواکِبُه ۰

الف، در مرتبهٔ دوّم چه میشود ؟ واو والف بعد از یاء تصغیر چه حکم دارند ؟ الف و واو بعد از کسرهٔ تصغیر چه میشوند ؟ جمع کثرت در تصغیر چه میشود ؟ تصغیر ترخیمی را شرح دهید

اسم منسوب

را تعریف کرده کیفیت نسبت مؤنث بتا را بیان کنید - بیان نمائید کیفیت اسم ثلاثی را وقتیکه حرف دوّمش مکسور باشد - در نسبت (عصا و رحی) چه میکنید ؟ حکم نسبت کلماتی را که آخرشان یاء مشدّده است بعد از یکحرف یا دو حرف یا سه حرف بیان کنید - در نسبت بفعیله وفعوله چه میکنید ؟ در نسبت یاء دوّم از (سیّد) چه میشود ؟ کلماتی که آخرشان الف ممدوده است چه میشوند ؟ جمع را در نسبت چه میکنیم ؟ کیفیت نسبت مرکبات را یك یك شرح دهید - مفرد وتثنیه وجمع را تعریف کرده، جمع مصحّح ومکسّر را شرح دهید - در جمع تغییر بچند طریق میشود ؟ - اوزان جمع (فَعَل - فُعَل - فِعَل) را بشمرید - موازین جمعهای (فَعَل فُعُل فِعَل) را بشمرید - اوزان جموع (فَعلَه - فُعلَه - فِعلَه) را بشمرید - موازین جمعهای (فَعال - فُعال - فِعال) را بشمرید - جمع (فاعِل) بر چند میزان آمده است - وزنهای جموع (فِعِل - فُعَل - فَعُل) را بشمرید - جمع قلت وجمع کثرت را تعریف کرده بیان نمائید که از برای جمع قلت چند میزان است ؟ مثل چه ؟ ۰

فوائد مهمّه (۱)

اسم مقصود ـ اسمیست که در آخرش الف مقصوده (الف کوتاه) باشد
الف مقصوده دارای یکی از پنج حالت است :

۱ـ آنکه منقلب باشد از واو : عصا (عصَوٌ) .
۲ـ آنکه منقلب باشد از یا : رحی (رحَیٌ) .
۳ـ آنکه زیاد شود برای تأنیث : حُبلی .
۴ـ آنکه زیاد شود برای الحاق : مِعزی (ملحق است بدِرهَم) .
۵ـ آنکه زیاد شود برای تکثیر حروف کلمه : قَبَعثَری .

الف مقصوده، هرگاه از برای تأنیث نباشد جائز است حذف آن
باین طریق که تنوینی بآخر اسم مقصود ملحق نموده پس از آن الف مقصوده
را بواسطهٔ دفع التقاء ساکنین بیندازند : هُدیً لِلمُتَّقین .

---

(۱) مُطابق مواد پروگرام وزارت معارف تا بحال تکلیف سالیانه محصلین درجهٔ سوم سابق
ودوم بپایان میرسد ولی از آنجا که بعضی از قواعد صرفیه دانستنش بر متعلمین
لازم است. مخصوص برای شاگردان درجهٔ سوم مطابق پروگرام اخیر وزارت
که مکلفند در موقع امتحان نهائی قواعد صرف را هم جواب بدهند با یراد
فوائد مندرجه مبادرت جست تا از هر حیث نواقص مرتفع گردد .

فائدة اسم ممدود ـ اسمیست که در آخرش همزه باشد بعد از الف زائده
همزه ای که بعد از الف زائده واقع میشود نیز دارای یکی از پنج حالت است

۱ـ آنکه منقلب باشد از واو کِساء : (کِساوٌ) .
۲ـ آنکه منقلب باشد از یاء : رِداء (رِدایٌ) .
۳ـ آنکه اصلی باشد : قُرّاء .
۴ـ آنکه منقلب باشد از علامت تأنیث : صحراء .
۵ـ آنکه منقلب باشد از الف الحاقی : عِلباء (ملحق است بجِرحَل)

فائدة همزه شباهت دارد بحرف علت را در تغییر ولی در اصطلاح
تعبیر میشود از تغییرش بتخفیف نه باعلال و منحصر است تغییر همزه بیکی از
سه طریق . حذف . قلب . تسهیل مانند : مسئله . بیر . سُئل

همزه هرگاه در اول کلمه واقع شود تخفیف در آن جاری نمیشود پس تخفیف مخصوص است
بهمزه ای که در وسط یا آخر کلمه واقع گردد (تأمّل) .

تسهیل، عبارتست از تخفیف همزه بطریق بین بین و آن بر دو قسم است :

۱ـ بین بین مشهور باین طریق که همزه را بین خودش و حرف حرکتش تلفظ کنیم ـ
چنانکه : سُئِل را بین همزه و یا بگوئیم ۲ـ بین بین غیر مشهور باینکه همزه را بین آن
خود و حرف حرکت ماقبلش تلفظ نمائیم مانند : سُئِل (بین همزه و واو)

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

فائدة هرگاه دو همزه در کلمه پهلوی هم واقع شوند و همزهٔ دوم
قلب میشود همزهٔ ساکنه بحرفیکه از جنس حرکت همزهٔ اولی است (١)
چنانکه در : ءَامَنَ . اِءْمَان . اُءْمِنَ . گوئیم . آمَنَ . اِیمَان . اُومِنَ
وجائز است قلب همزهٔ ساکنه بحرف حرکت ماقبلش وقتیکه پیش از آن
حرف متحرک غیر همزه باشد مانند : بِیرٌ . رَاسٌ . سُوْدٌ .

فائدة هرگاه همزه و الف در اول یا وسط کلمه با هم جمع شوند
همزه را بصورت الف نوشته خود الف را حذف کنند و ابن علامت را (ـٓ)
که موسوم است بمد روی همزهٔ مقصوره رسم نمایند : آمَنْتُ بِاللّٰهِ (٢)

---

(١) در صورتیکه هر دو متحرک باشند همزهٔ دوم قلب میشود بیا وقتی که خودش یا ماقبلش مکسور باشد : جَاءٍ . اَیِمَّة . والا همزهٔ ثانیه مطلقا قلب میشود بواو چنانکه در ءَاْدَمُ . ءَاوُبُ گوئیم : اَوَادِمُ . اَوُّبُ .

(٢) حذف میشود همزهٔ (اَلْ) در خط هرگاه واقع شود بعد از لام جاره : قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ . چنانکه هرگاه همزهٔ استفهام با همزهٔ وصل (مکسوره باشد یا مضمومه) جمع شود در اینصورت همزهٔ وصل را حذف کنند : اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ . تخفیف همزه را قواعدی دیگر هست ولی محض اختصار بهمین قدر اقتصار نمود .

فائدة التقاء ساکنین - عبارتست از اینکه دو حرف ساکن پهلوی یکدیگر واقع شوند (در یک کلمه یا دو کلمه) : دَآبَّة . اِذْهَبِ اذْهَبْ
حذف میشود ساکن اول وقتیکه حرف مد باشد (بشرط اینکه ساکن دوم مدغم نباشد) مانند : قُلْ . بِعْ . خَفْ . « تَقُولُ . تَبِيعُ . تَخَافُ »
و کسره (١) میدهند ساکن اول را هرگاه حرف مد نباشد مثل : يَهِدِّي (٢)
التقاء ساکنین جائز نیست مگر در چهار موضع :

١- در مورد وقف (چه فائدهٔ وقف تخفیف کلمه است) : جَاءَ مَحْمُودْ .
٢- جائیکه ساکن اول حرف لین و مد و ساکن دوم مدغم باشد : دَآبَّة .
٣- جائیکه همزهٔ استفهام داخل شود بر الف و لام تعریف : آلْحَسَنُ عِنْدَكَ
(چه اگر ساکن مد حذف شود انشاء مشتبه میشود بخبر) .
٤- جائیکه بکلمات مفرده [کلماتیکه هنوز جمله را تشکیل نداده اند] تلفظ کنیم : زَيْدْ . عِلْمْ . كِتَابْ . وغیره .

---

(١) گاهی ساکن اول را فتحه دهند : الٓمٓ اَللّٰهُ . و گاهی ضمه : مُدَّاغْبَرَّ الْعَيْشُ الْاَخْضَرُ . ولی اصل در رفع التقاء ساکنین حرکت کسره است .

(٢) در اصل يَهْتَدِي بود تا را بدل بذال نمودیم (يَهْذَدِي) شد حرکت متجانس اول را حذف کرده ، ذال را در ذال ادغام ، سپس ها را کسره دادیم (يَهِدِّي) شد .

فائدة هرگاه فاء الفعل باب (تفعّل - تفاعل) از حروف یازده گانه ت . ث . د . ذ . ز . س . ش . ص . ض . ط . ظ باشد در این صورت تا را از جنس فاء الفعل کرده در دیگری ادغام مینمائیم و در ماضی مثلاً بواسطهٔ التقاء ساکنین همزهٔ وصلی باول فعل ملحق میکنیم :

یدّارک . اثّاقل . اطّهّر . «یتدارک . تثاقل . تطهّر» :

مالکم؟ اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثّاقلتم الی الارض .

فائدة هرگاه عین الفعل باب (افتعال) نیز یکی از حروف یازده گانه فوق باشد در این صورت تا را از جنس عین الفعل نموده در دیگری ادغام میکنیم :

یهدّی . خصّم . «یهتدی . اختصم» :

ما ینظرون الا صیحة واحدة تأخذهم وهم یخصّمون .

فائدة هرگاه فاء الفعل باب (افتعال) یکی از حروف چهارگانه ص ض ط ظ واقع شود در اینصورت تاء افتعال را بدل کند به طاء مانند : اصطبر . اضطرب . اطّرد . اظّلم . در (صبر ضرب طرد ظلم) (۱) فادّبقهم واصطبر

---

(۱) و هرگاه فاء الفعل باب (افتعال) یکی از حروف سه گانه : د . ذ . ز . واقع شود در اینصورت تا را ابدال بدال کند : ادّدعی . ادّکر . ازدجر .

ولقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر؟!

فائدة ابدال قرار دادن حرفیست بجای حرف دیگر : فرذ (فرت) ابدال ، اعم است از قلب و اعلال (۱) حروف ابدال چهارده است از این قرار : انصت یوم جد طاء زلّ . طرق معرفت ابدال شناخته میشود ابدال در حروف کلمه بچند طریق :

۱- امثلهٔ اشتقاق است (طائفهٔ کلمات) یعنی کلماتی که رجوعشان بیک اصل است دلالت دارند بر اینکه کلمه ابدال واقع شده :

و یأکلون التراث اکلاً لمّا . تراث ، در اصل ، وراث بوده است - وامثلهٔ اشتقاقش عبارتست از : وارث . میراث . وراثة . ورثة . موروث

۲- لازم آمدن بنای مجهولست اگر قائل نشویم بابدال مانند : هراق اراق (ها بدل از همزه و ذال اول ، بدلست از تا» والا لازم آید وزن (هفعل - افاعل) واین وزن عادم النظیر است .

۳- تصغیر و تکبیر کلمه است (۲) : ماء «موه» .

---

(۱) معنای ابدال این حروف آنستکه هرگاه بخواهند در کلمه حرفی را بحرف دیگر بدل کنند از این حروف قرار دهند نه اینکه در کلمه اگر حرفی از این حروف یافت شود حکم کنیم بابدال . (۲) زیرا که تصغیر و تکبیر (جمع مکسّر) رد میکنند غالباً کلمات را بسوی اصلشان چنانکه در ضمن بیان امثله معلوم گردید

دراینجا الف وهمزه بدل لند ازواو وها بدلیل «مُمَیه - مِیاه» .

چهارم ، قلت استعمال کلمه است یعنی کمی استعمال کلمه دلالت دارد برابدال مانند : ثَعالی . ضفادی . سادی که این کلمات نسبت بالفاظ : ثَعالِب . ضَفادِع . سادس - کمتر استعمال میشوند :

لَقَدْ رَاَیْتُ عَجَبًا مُذْ امسًا - عَجائِزًا مِثْلَ الثَّعالی خَمسًا .

فائدة در مضارع باب (تَفَعُّل - تَفاعُل - تَفَعْلُل) . چون اجتماع دوتا لازم آید جائز است یکی از آنها را حذف نمائیم (محض تخفیف) : تَنَزَّلُ «تَتَنَزَّلُ» تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَالرُّوحُ فِیها بِاِذْنِ رَبِّهِمْ .

فائدة وقف - بریدن وجدا کردن کلمه است از ما بعدش و انواع اقسامیست که مشهورش پنج نوع میباشد بدین تفصیل :

اول - وقف باسکان مجرد : اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ .

دوم - وقف بابدال تنوین منصوب است بالف : یَرَوْنَهُ بَعیدًا .

سوم - وقف بابدال تاء تانیث متحرکه است بها : اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَة .

چهارم - وقف بزیادتی الف و این وقف مخصوص است بلفظ (اَنَا)

قَدْ اَنْصَفَ الدَّهْرُ بَیْنَنا فَاَنا - نَظیرُهُ فِی الشَّقاءِ وَهُوَ اَنا .

پنجم - وقف بالحاق هاء سکت : **هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَه**

جمره عبد العلی **تمام شد جزء ثانی** مصحح کتابخانه [illegible]

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی [illegible]

کتب مطبوعهٔ مؤلف

☆﴿ دوره ابتدائی ﴾☆

دستور حسن ـ مخصوص ۳ و ٤ ـ ۵ و ٦ سه جلد صرف مقدماتی ـ سوال جوابی ـ ۵ و ٦ جلد ـ نصاب منتخب محشی ـ ۵ و ٦ جلد ـ تجوید فرهنگ ـ سئوال جوابی ۵ و ٦ ۲ جلد تاریخ انقلاب طوس ـ مشتمل بر وقایع سال یکهزار و سیصد و سی راجع به بمباردمان آستان مقدس رضوی علیه السلام جلد

﴿ دورهٔ متوسطه ﴾

سال ۱۳۱۸ خورشیدی

نحو مقدماتی « مخصوص کلاس دوم » جلد دستور حسن
« قواعد پارسی » مخصوص سیکل اول ـ جلد عوامل نحویه
« مباحث الفاظ » اول « ـ جلد صرف متوسط
« جزء اول » « ـ جلد صرف متوسط
« جزء دوم » دوم و سوم ـ جلد احسن القصص
« سه جزء » سیکل اول ـ جلد تبصرة النحو (مخصوص کلاس سوم) ـ جلد رساله ـ مشتمل بر قواعد (عروضه و قافیه) بعلاوهٔ محسنات بدیعة

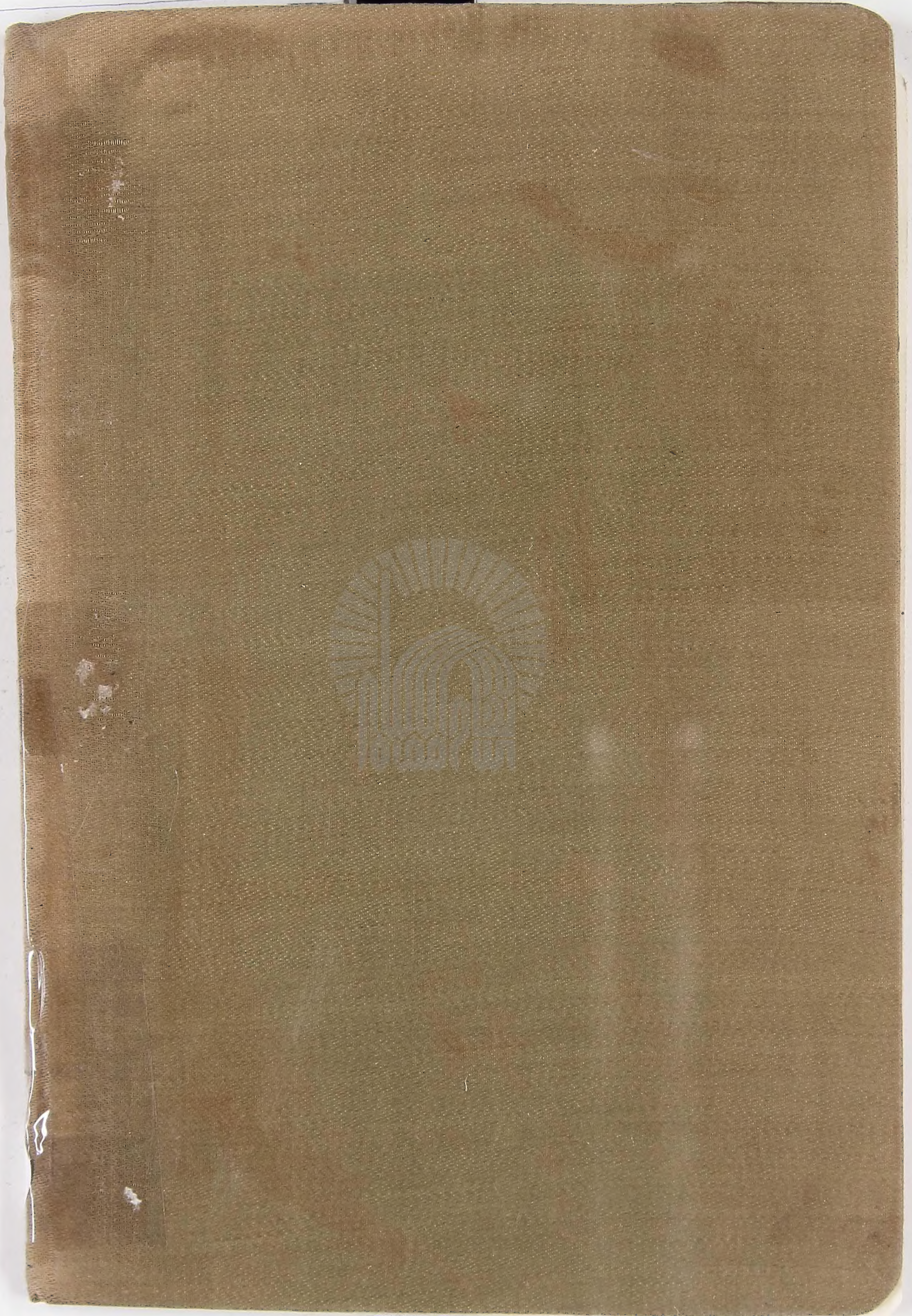

۲۹۴٫۷۵
۹۴۵
ص ه
۱۳۱۱
ر